



تا لیبرال می‌توانند با آن توافق کنند. بنابراین، ما قصد نداریم بدون روشن شدن محتوای طرح کومله، در مورد فرم فدراتیو نظر موافق یا مخالف بدهیم. بدون مشخص شدن محتوای یک ساختار سیاسی، چنین موافقت و مخالفتی امکان‌ناپذیر و غیر ضروری است. بله، هر طبقه‌ای می‌تواند از این شکل استفاده کند. سوالی که داریم این است: محتوای طبقاتی دولت فدرال مورد نظر شما چیست؟

ستم ملی را یک ساختار سیاسی طبقاتی معین بوجود آورده است. ساختار دولت کنونی را که ستمگری ملی یکی از ارکان آن است، از زمان قاجار، قدرتهای استعماری در اتحاد با طبقات ارتجاعی بومی، به زور توپ و تفنگ، بوجود آوردند. سوال اینجاست که چه طبقه‌ای و طی چه نوع انقلابی می‌تواند آنرا از بین ببرد. تاریخ ثابت کرده است که مساله ملی در تحلیل نهایی یک مساله طبقاتی است. یعنی اینطور نیست که کیفیت و روش حل مساله ملی، برای همه طبقات کردستان (کارگر و دهقان و ملاک و سرمایه دار (علی السویه است. بهیچوجه اینطور نیست. طبقه کارگر و طبقه ملاک سرمایه دار کردستان دو نقطه نظر کاملا متفاوت بر سر چگونگی حل مساله ملی دارند. طبقه کارگر خواهان حل کامل و نه ناقص مساله ملی است و روش حل آن سرنگونی دولت حاکم، انجام انقلاب دموکراتیک نوین و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و متحدینش است. مهم است که رفیق مهدی ماهیت طبقاتی دولت فدراتیو مورد نظرش را روشن کند. ترکیب طبقاتی دولت فدرالی چیست؟ در دولت دموکراتیک فدراتیو مورد نظر کومله چه طبقه‌ای قدرت سیاسی را در دست دارد؟ و چه طبقاتی از قدرت سیاسی محرومند؟ این دولت فدراتیو دموکراتیک چه ساختار اقتصادی اجتماعی دارد؟

رفیق مهدی ضمن اینکه بدستی می‌گوید شکل فدراتیو شکلی است که برای نظامهای اجتماعی گوناگون قابل استفاده است، طوری از فرم فدراتیو صحبت می‌کند که انگار این فرم بخودی خود متضمن بسیاری از حقوق مردم است و استقرار آن تحت هر ساختار اقتصادی اجتماعی (منافع مردم کردستان، حق تعیین سرنوشت ملل، حق شراکت مردم در امور مملکت و در امور خودشان، دموکراتیزه کردن ایران و غیره را تامین می‌کند.

اما این واقعیت ندارد. با بررسی مثالهایی که خود رفیق مهدی می‌زند می‌توان روشن کرد که شکل فدراتیو در هر جایی دنیا که اتخاذ شده "بهترین شکل اداره کشور" برای همه طبقات نبوده است بلکه برای طبقه حاکم بوده است. بنابراین، اگر در ایران قدرت سیاسی در دست طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان باشد، آنگاه در حکومت فدرالی کردستان، زحمتکشان کرد صاحب مقدرات خود خواهند شد و گرنه در دولتهای فدرال بورژوازی و فئودالی، موقعیت کارگران و دهقانان و زنان تغییر اساسی نمی‌کند. چند مثال را که خود رفیق مهدی هم ذکر می‌کند بررسی کنیم.

دولت هند فدراتیو است. در چارچوب کشور هند، ملل گوناگون با شدت و ضعفهایی تحت ستم ملی هستند. آن ملل تحت ستمی که ثروتمندتر و پوستشان روشن تر است کمتر نابرابرند. اما اقوامی که از زمان هجوم آریاییها به هند به کم حاصلترین و بدترین زمینها رانده شده اند، هنوز آنچنان فقیر و گرسنه اند که در مزارع موش شکار کرده و می‌خورند.

پاکستان یک کشور چند ملیتی است و بر پایه ساختار فدراتیو اداره میشود و ساختار دولتی بسیار نامتمرکز دارد. هر ایالت توسط پارلمان محلی و توسط طبقات بورژوا ملاک خود آن ملت اداره میشود. معذالک توده مردم در اداره امور خویش و مملکت هیچ مشارکتی ندارند. نامتمرکز بودن ساختار دولت بهیچوجه متضمن دموکراتیک بودن پاکستان نیست. در این کشور ساختار فدراتیو در واقع ظرف ائتلاف طبقات فئودال سرمایه دار است. چنین ساختاری به بهترین وجهی منافع بخشهای مختلف طبقه بورژوا ملاک پاکستان را برآورده می‌کند.

در آمریکا دولت فدرالی بر پایه سطح عالی از تمرکز و در هم تنیدگی اقتصادی که در نتیجه رشد سرمایه داری بوجود آمده، قرار دارد و به آن خدمت میکند. با وجود آنکه ساختار فدرالی آن کاملا با پاکستان متفاوت است، در آنجا یکی از بی شرمانه ترین و شدیدترین ستمهای ملی برقرار است: ستم ملی بر سیاهان و پورتوریکوئی ها و غیره. آمریکای فدرال برای حل مساله ملی، میان مردم بومی آمریکا که به سرخپوستان مشهورند (پتوهای آلوده به میکرب طاعون پخش کرد تا با نسل کشی آنان مساله ملی را

حل کند. في الحال هم براي حل مساله ملي سپاهان مرتبا زندان ميسازد و سپاهان را در آن جا ميدهد. تقريبا تمام مردان سپاهپوست آمريکا حداقل يکبار در طول عمر خود دستگير ميشوند. سپاهپوستان و لاتينها سي درصد جمعيت آمريکا را تشکيل ميدهند اما شمار زندانيان سپاه و لاتين چند برابر شمار زندانيان سفيد پوست است. ستمگري ملي آمريکا به درون آن محدود نمي شود بلکه آمريکا با لگد مال کردن استقلال و حق تعيين سرنوشت اکثر کشورهاي آسيا، آمريکاي لاتين و آفريقا بزرگترين ستمگر ملي در جهان است. در ضمن قابل توجه است که در قرن 19 آمريکا شامل ايالتهاي فدرال برده دار) در جنوب (و غير برده دار) در شمال (بود. اين ساختار فدرالي در واقع برسميت شناختن نظام نيمه فئودالي و برده داري در جنوب و نظام سرمايه داري در شمال بود.

از طرف ديگر، قرن بيستم شاهد يك ساختار فدراتيو با ماهيتي کاملا متفاوت از نمونه هائي که در بالا ذکر کردیم بود. ساختار فدراتيو جمهوري سوسياليستي شوروي که پس از انقلاب اکتبر 1917 برقرار شد، کيفيتا با دولتهاي فدرالي نيمه فئودالي پاکستان و هند، فدرالي برده داري آمريکا، فدرالي سرمايه داري آمريکا متفاوت بود. اين جمهوري فدراتيو، تا قبل از احياء سرمايه داري در شوروي، خصلتي سوسياليستي داشت. يك انقلاب سياسي و اجتماعي سوسياليستي شده بود و طبقه کارگر چند مليتي در همه جا قدرت سياسي را داشت. بهمين جهت حقوق طبقه کارگر و خلقهاي ملل تحت ستم محدود به اينکه طبقات فئودال و بورژواي ملت خودشان بر آنها حکومت کند نشد بلکه همزمان از ستم ملي و ستم طبقاتي رها شدند. از اين مثالهاي تاريخي و معاصر ميبينيم که روشن کردن محتوای طبقاتي اجتماعي هر دولت فدرالي مساله را کيفيتا متفاوت ميکند. بحث را در چارچوب شکل نگاه داشتن، موجب عدم صراحت و لاجرم گيجي و ابهام ميشود. پس سوال اينجاست که دولت فدرالي پيشنهاد شده توسط کومله در چارچوب چه نظام اقتصادي و اجتماعي پيشنهاد ميشود؟ محتوای طبقاتي آن چيست؟ آیا براي يك ايران سوسياليستي پيشنهاد ميشود؟ اگر چنين است بهتر است اين مساله را در شعار خود مشخص کنيد.

### نگاهي به حل مساله ملي از ديدگاه دموکراتيك

تحليل واقع بينانه) ماترياليست تاريخي (از سرچشمه ستم ملي و بررسي تجارب تاريخي ثابت ميکند که حل مساله ملي در ايران با حل دو مساله عجيب است. يعني حل کامل و نه ناقص مساله ملي در گرو آنهاست: سرنگوني دولت حاکم و استقلال از امپرياليسم. بدون اين دو، برآورده شدن حقوق و منافع خلق کرد و ديگر خلقهاي ايران امکان ندارد. وقتي ميگوئيم ستمگري ملي يك رکن اساسي قدرت سياسي و اقتصادي حاکم در ايران است، وقتي ميگوئيم که ستمگري ملي يك رکن اساسي توليد و بازتوليد مناسبات اقتصادي حاکم در ايران است، يعني اينکه حل مساله ملي با در هم شکستن دستگاه دولتي و شکافتن بافت مناسبات اجتماعي اقتصادي حاکم در ايران عجيب است. دو پروسه نيست. بلکه يك پروسه است. از آنجا که ستمگري ملي داري اين کاراکتر بشدت سياسي، اقتصادي و اجتماعي است مبارزه عليه آن جبهه اي بسيار مهم براي سرنگوني دولت حاکم و متعاقب آن در هم شکستن مناسبات اقتصادي حاکم در ايران است. دولت و طبقات بورژوا ملاک و اربابان امپرياليست آنها بشدت در مقابل اين مساله خواهند ايستاد. به اين دليل تنها اتحاد سراسري طبقه کارگر و خلقهاي ايران مي تواند به اين مساله پاسخ دهد. اين مساله را با پروسه هاي جدا نميتوان حل کرد. اينطور نيست که جدا کردن اينها از هم يك کار غير اخلاقي است. مساله آنست که غير ممکن است.

بدون استقلال از امپرياليسم نیز نميتوان مساله ملي را حل کرد. ستمگري و تبعيض ملي توسط امپرياليسم به دو شکل در کشورهاي تحت سلطه توليد و بازتوليد ميشود:

يکم، کارکرد اقتصادي. رشد ناموزون سرمايه داري وابسته به امپرياليسم در ايران خود بخود ميانه مناطق متعلق به ملل مختلف شکاف عميق بوجود مي آورد. انباشت سودآور اين سرمايه) سرمايه بوروکراتيك (وابسته به آن است که مناطق عظيمي از کشور عقب نگاه داشته شوند تا بتواند کارگران را فوق استثمار کند. اينکه بزرگ مالکي و روابط عشيرتي و فئودالي در مناطق

متعلق به ملل تحت ستم برجسته تر و قویتر از سایر نقاط است صرفاً محصول یکرشته تدابیر اداری نیست که به آن ترتیب حل شود. بلکه کارکرد سرمایه داری بوروکراتیک این عقب ماندگی را تولید و بازتولید میکند.

دوم، جدا از اینکه کارکرد اقتصادی موجود این ستم ملی را بازتولید میکند، سیاست عمدی امپریالیستها هم مبتنی بر آن است که ثبات سیاسی را در این کشورها از طریق سلطه یک ملت بر ملل دیگر حفظ کنند. افغانستان را نگاه کنید: آمریکا جنگ صلیبی اش را با اتکا به قبائل تاجیک و ازبک و هزاره پیش برد اما یکباره یک پشتون را از آستینش درآورد و بر تخت نشاند و هنوز به دنبال احیاء بخشهایی از طالبان پشتون است. آمریکا در افغانستان دنبال "حق تعیین سرنوشت" نفت و گاز برای خود است و نه حق تعیین سرنوشت ملی برای ملل افغانستان و دموکراتیزه کردن افغانستان.

### معنای عملی دولت فدرال در چارچوب مناسبات اجتماعی موجود و نظم کنونی جهانی چیست؟

در جواب به این سوال که: "معنی عملی دولت فدرال در چارچوب مناسبات اجتماعی موجود و نظم کنونی جهانی چیست؟" رفیق مهندی می گوید چون ایران پهناور و چند فرهنگی است "فدرالیسم" را می توان به عنوان "سیستمی برای سازماندهی و مدیریت یک کشور بزرگ و متنوع فرهنگی و نژادی" تعریف کرد. این سیستم به منظور تقویت وحدت ملی، توزیع عادلانه منابع و حل اختلافات بین نواحی مختلف کشور طراحی شده است. در ایران، فدرالیسم میتواند به معنای "سیستمی برای تقویت وحدت ملی و توزیع عادلانه منابع" تعریف شود. این سیستم به منظور تقویت وحدت ملی، توزیع عادلانه منابع و حل اختلافات بین نواحی مختلف کشور طراحی شده است.

بدین ترتیب وی روشن نمی کند که آیا کومه در چارچوب دولت و ساختار اقتصادی اجتماعی موجود نیز ساختار فدراتیو را قبول می کند یا نه.

فرض کنیم که امروز دولت ایران و قدرتهای امپریالیستی صاحب نفوذ در ایران ساختار فدراتیو برای ایران را قبول کنند و به اجراء بگذارند. بنظر ما چنین چیزی غیر محتمل است. اما فرض کنیم که قبول کنند. چنین پروژه ای فقط برای اهداف زیر ارائه خواهد شد: یکم، ایجاد یک پایه جدید برای ائتلاف طبقات بورژوا ملاک ملل اکثریت و اقلیت. دوم، استحاله و ادغام جنبش ملی انقلابی که محصول چند دهه مبارزات روشنفکران و خلقهای ملل تحت ستم است. تبدیل برخی از روشنفکران انقلابی ملل تحت ستم به خدمه نظام و ترور برخی دیگر و منفعل و سرخورده کردن بقیه. سوم، فدراتیو کردن فقر و عقب ماندگی مناطق ملل تحت ستم در ایران. دست نخورده گذاشتن مناسبات اقتصادی و اجتماعی، دهقانان را در انقیاد، کارگران را در چنگال فقر و فوق استثمار، زنان را در چنبره مخلوط طاقت فرسائی از قیود فئودالی و عشیره ای و سرمایه دارانه رها خواهد کرد. همان مناسبات قبلی بازتولید خواهد شد با این تفاوت که دیگر تقصیر را هم نمیتوان به گردن دولت مرکزی انداخت. اتفاقاً روشنفکران افغانستانی نیز طرحهایی مبنی بر ساختار فدراتیو بر پایه مدل آمریکا میدهند. اما در واقعیت امر آنچه که میتواند اجرا شود همان چیز است که تا قبل از سرنگون شدن ظاهر شاه) تا قبل از سال 1352 یا 1973 (برقرار بود: فدرالیسمی متکی بر ساختار قبیلوی. کاملاً غیر بوروکراتیک و دموکراتیک. اما برای کی؟ برای سران قبائل مناطق مختلف.

رفیق مهندی صحبت از آن میکند که ساختار فدراتیو عدم تمرکز ایجاد کرده و از دخالتگری بوروکراتیک حکومت مرکزی کم میکند. واقع بینانه نگاه کنیم، آیا از زمان تاسیس حکومت کردی در کردستان عراق بر بوروکراسی ناظر بر زندگی کردها اضافه نشده است؟ حکومت کردی مرتباً باید خود را با منافع و تمنیات دولتهای منطقه ای مانند جمهوری اسلامی ایران، ترکیه و حتی عراق منطبق و سازگار کند. در برخی مواقع باید علیه منافع ملی کردهای ایران و ترکیه حرکت کند تا این تمنیات را برآورده نماید. اینها واقعیات جهان کنونی است. واقعیاتی که از آن دو نتیجه گیری را میتوان کرد: برای حل کامل ستم ملی، سرنگونی دولت ارتجاعی و استقلال از امپریالیسم الزامی است. یعنی یک انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی لازم است. هر نیم گامی به صفر و منفی منتهی خواهد شد. این را ما نمیگوئیم. این را واقعیات تاریخی جهانی میگویند. وگرنه ما طرفدار نیم گامها و نیم بهبودهای واقعی هستیم. اما مخالف آن هستیم که عوض شدن شکل های ستم را پیشرفت بنامیم.

نمونه فلسطین را نگاه کنیم. امروز که چیزی از "حکومت خودگردان فلسطین" برجای نمانده است. فعلا فرض میکنیم که یکسال پیش است و هنوز چیزی از آن موجود است. تحت این حکومت خودگردان روزنامه های فلسطینی، کلوبهای جوانان و سازمانهای زنان و غیره توسط سه آتوریته دولتی کنترل میشوند و در صورت تخلف از سوی سه ارگان قدرت دستور توقیفشان صادر میشود: دولت اسرائیل، سازمان سیاسی مستقر در فلسطین که طبق قراردادهای رسمی قیمومیت حکومت خودگردان فلسطین را عهده دار است، حکومت خودگردان فلسطین که یک نوع فدرالیسم تحت حاکمیت حکومت استعماری اسرائیل است.

### طرح فدرالی در چارچوب نظم کنونی جهان چه مناسبات سیاسی را تحمیل میکند

رفیق مهدی در مصاحبه خود یک بار روشن کرده است که ایجاد ساختار فدراتیو را منوط به "فردای رفتن جمهوری اسلامی" می کند. اما لازم است توجه کنیم که دست به دست شدن رژیم مساوی با سرنگونی دولت نیست. این مساله را هم در تجربه انقلاب 57 ایران دیدیم و هم اخیرا در جریان عوض شدن رژیم طالبان در افغانستان.

دنبال کردن طرح فدراتیو در غیاب انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی، لاجرم سیاست مختص به خود یعنی وارد بده بستن شدن با دولت حاکم و قدرتهای امپریالیستی را تحمیل می کند. اما دول مرتجع و قدرتها برای "دادن" چیزی، چیزهایی نیز برای ستاندن میخواهند. در مقابل وعده و وعید آنها از نیروهای انقلابی و مترقی یک ملت تحت ستم می خواهند که عملا به صورت طبقه ارتجاعی حاکم بر آن ملت در آیند و آن را بر پایه منافع دولت حاکم و نظم امپریالیستی اداره کنند. کم نبودند نیروهای انقلابی یک ملت تحت ستم که در این طاس توهم لغزیدند و به این ترتیب ضربات مهمی به جنبش خلق خود زدند. شاید تجربه کردستان عراق و حکومت خودگردان فلسطین بیشتر مسئله را روشن کند تا مثال حکومتهای فدرال در آلمان و آمریکا و سوئیس. بیش از 11 سال از عمر حکومت کردی میگذرد. واقعا این حکومت غیر از اینکه برای عده ای بورژوا-ملاک سود داشته، برای توده های پرولتر و زحمتکش چه چیزی غیر از فقر و فلاکت به بار آورده است؟ فاجعه ای که "پروسه صلح" برای مردم فلسطین به بار آورده است عبرت انگیز است. ببینید جنبش ملی فلسطین به رهبری عرفات چه داد و چه گرفت؟ از حق مردم فلسطین بر هشتاد درصد سرزمینهای فلسطین که در سال 1948 تروریستهای اسرائیلی بزور تفنگ دزدیدند دست کشید؛ حق چهار میلیون فلسطینی پناهنده به بازگشت به روستاها و شهرهای اجدادیشان را کان لم یکن اعلام کرد؛ انتفاضه اول را خاموش کرد؛ چریکهای فلسطینی را به پلیسهای دست پرورده سازمان سیا تبدیل کرد. در عوض همه اینها، "حکومت خودگردان فلسطینی" را گرفت که فقط 20 درصد سرزمینهای اشغالی را در بر می گیرد. این "حکومت خودگردان" یا "اتوریته فلسطینی" آنقدر به لحاظ ملی تحقیر آمیز و به لحاظ دموکراتیک تنگین است که بهتر است هیچ ملت تحت ستمی آرزوی اینگونه "خودگردانها" را نکند. برای اینکه به گروه عرفات و اطرافیانش این "اتوریته" را بدهند، عرفات قبول کرد که سازمان سیا افرادش را تعلیم دهد تا پلیس مردم فلسطین شوند. میان باند "اتوریته فلسطین" و صهیونیستهای گردن کلفت، سرمایه گذارهای مشترک بین المللی ترتیب دادند که در سرکوب مردم فلسطین منافع اقتصادی عمیق و بهم پیوسته داشته باشند. در سرزمین تحت حکومت خودگردان آنقدر مناطق یهودی نشین در واقع پادگانهای اسرائیلی (ساختند که هر فلسطینی برای عبور از یک خیابان به خیابان دیگر باید به سربازان اسرائیلی برگه عبور نشان دهد. این معامله تنگین و ستمگرانه برای مردم فلسطین غیر از رنج و تحقیر چیزی ببار نیاورده است. زمانی بود که جنبش فلسطین تمام مردم کشورهای عربی و خاورمیانه را در دفاع از خود به حرکت در میآورد. اکنون رهبری جنبش ملی فلسطین آنقدر معامله های تنگین کرده که مردم این مناطق را هم حیرت زده و سرخورده کرده است. حتی لبنانیها که زمانی پشت جبهه مبارزات مسلحانه جنبش فلسطین بودند میگویند شما به سی خود، ما به سی خود.

مرتجعین و امپریالیستها با وادار کردن جنبشهای ملی به اینگونه معاملات آنها را از ماهیت مترقی شان تهی کرده و با وعده و وعید لجن مال میکنند، از خلقهای دیگر جدایش میکنند و شهرت و محبوبیتی را که در نتیجه مبارزه عادلانه بدست آمده از میان





ناگزیر، در میان طبقه کارگر و خلق ریشه می‌دانند، نفوذ پیدا می‌کنند و از کوچک به بزرگ تبدیل می‌شوند. اتفاقاً حزب کمونیستی که کومله و سهند ایجاد کردند در بدو تاسیس بسیار قوی بود. زیرا بسیاری از اعضا و کادرهای سازمانهای مختلف خط 3 و جریان فدائی به این حزب پیوستند. هر یک از این مبارزین دارای تجارب انقلابی و نفوذ و پایه در میان توده های مردم در نقاط مختلف ایران بودند. همه را در اختیار این حزب گذاشتند و کومله برای اولین بار تبدیل به یک حزب سراسری شد. اما حزب کمونیست ایران نتوانست از این نیروی انقلابی عظیم برای سازمان دادن انقلاب سراسری بهره بگیرد. زیرا خط ایدئولوژیک و سیاسی آن غلط بود. خط غلط موجب آن شد که در مقابل پیچیدگیهای انقلاب و افت روحیه انقلابی، و چرخش در اوضاع جهانی، دچار بحران شده و تضعیف شود. مسیر انقلاب بطور اجتناب ناپذیر پیچیده، سخت و طولانی است. احزاب بزرگ در گیر و دار این پیچ و خمها با اتخاذ خط غلط دچار شکست می‌شوند و کوچک می‌شوند.

بنابراین داشتن خط ایدئولوژیک سیاسی صحیح تعیین کننده است. اما مساله فقط این نیست. گاه ارتجاع بسیار قوی می‌شود و تناسب قوای نامساعد مانع از گسترش سریع احزاب انقلابی می‌شود. شکست انقلاب موجب افت روحیه انقلابی شده و این نیز مانع گسترش احزاب انقلابی می‌شود. هر حزب کمونیستی باید آماده باشد که چنین دوره هائی را با استواری و بدون منحرف شدن از منافع درازمدت طبقه کارگر و خلق طی کند. امروز ما در سراسر ایران و بخصوص کردستان مواجه با اوجگیری روحیه مبارزاتی در میان قشرهای متفاوت خلق هستیم. این یکی از دلایل است که بقول رفیق مهتدی، کومله "یکبار دیگر با موج وسیع اقبال توده ای مواجه شده" است. در چنین شرایط هر حزب دیگری که فعالانه وارد میدان سیاست شود مطمئناً بخشی از پایه اجتماعی خود را بسیج می‌کند؛ و نباید چنین درکی را القاء کرد که استقبال توده ای از کومله بخاطر این است که از نام حزب کمونیست استفاده نمی‌کند.

اگر کومله می‌خواهد در جبهه مبارزه علیه ستمگری ملی افق و منافع زحمتکشان کردستان را نمایندگی کند باید سیاست و نقشه ای سراسری برای سرنگونی دولت طبقات ارتجاعي وابسته به امپریالیسم در ایران داشته باشد. در فقدان چنین چارچوب و چشم انداز گسترده ای، سیاست ها و نقشه های کومله برای هدایت مبارزه علیه ستمگری ملی لاجرم در افق و چارچوب تنگ ملی گرائی طبقات دیگر گرفتار خواهد آمد. نیات مهم است اما سیاست راه خود را می‌رود.

#### در پایان يك تاكيد ديگر بر دیدگاه کمونیستی بر سر مساله ملي

کمونیستها ملت ندارند. طبقه کارگر ایران يك طبقه واحد جهان وطن یا انترناسیونالیست است. يك طبقه واحد فراملی است. وقتی می‌گوئیم طبقه کارگر ایران چند ملتني است منظورمان آن است که منشاء کارگران ایران از ملل گوناگون است. این طبقه کارگر با دولتهای ارتجاعي متفاوت روبرو نیست. با يك طبقه بورژوا ملاکان وابسته به امپریالیسم و دولت آنها روبروست که باید سرنگونش کند. آن بخش از طبقه کارگر ایران که در کردستان است نمیتواند برنامه مستقل سیاسی خود را داشته باشد. نمیتواند فقط برای رفع ستم ملي در کردستان مبارزه کند. بلکه مانند همه بخشهای طبقه کارگر ایران دارای يك برنامه سراسری و چشم انداز سراسری است. وظیفه سیاسی مرکزیش سرنگونی دولت حاکم و برقراری دولت خودش در وحدت و ائتلاف با دهقانان و خلقهای تحت ستم است. این نبرد دارای جبهه های گوناگون است. یکی از این جبهه ها مبارزه علیه ستمگری ملي در مناطق ملل اقلیت است. برای کارگر سیاسی و آگاه کرد نیز جبهه مبارزه علیه ستم ملي در کردستان یکی از جبهه های نبرد سراسری است.



## توضیحات

سازمانهای جنبش نوین کمونیستی در خط کشی با احیاء سرمایه داری در شوروی و رفرمیسم حزب توده شکل گرفتند، [1] حامی مائو و چین سوسیالیستی بودند. اگر بخواهیم به تاریخ رجوع کنیم، اختلافات اساسی ما با کومله عمدتاً بر سر قبول و اتکاء به تمام بدنه علم مارکسیسم تا آخرین مرحله تکاملی اش (یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم)، بر سر رسالت طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک، جایگاه مساله ملی و ارضی - دهقانی در این انقلاب، و استراتژی نظامی طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی، بوده است. این اختلافات مهم لاجرم به اختلاف بر سر نگرش به مساله ملی و حل آن نیز منجر می شد. حزب ما در "برنامه و اساسنامه" خود و پیش از آن در اسناد متعدّدش در زمینه مساله ملی و سیاست کمونیستها با صراحت تحلیل، خط و برنامه خود را پیش گذاشته است.

در قبال مساله ملی، در سازمانهای منتسب به جنبش کمونیستی ایران همواره خطوط و راه حل‌های متفاوتی بوده و لاجرم بر [2] سر این اختلافات مباحثاتی نیز در گرفته است. این مباحث بخشی از تاریخچه مبارزات خطی در جنبش کمونیستی ایران است. آگاهی به این اختلاف نظرات و مباحثات برای نسل جدیدی که امروز پا به میدان سیاست انقلابی میگذارد و میخواهد از چند و چون خط کمونیستی در زمینه مساله ملی و راه حل آن و تجارب جنبش کمونیستی بین المللی در باره این مساله آگاه شود، واجب است.

. به برنامه حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) منتشره به سال 1380 رجوع کنید [3]